

A tow Quarterly specialized-
scholarly journal
Hadith Studies
Vol.3, No.6 , Fall & winter 2018

دو فصل نامه علمی-تخصصی
مطالعات حدیث پژوهی
س ۳ ش ۶ پاییز و زمستان ۱۳۹۷

شیوه‌های دیپلماسی پیامبر (ص) در تعامل با اهل کتاب

محمد نظیر عرفانی *

سید عیسی مسترحمی **

چکیده

مطالعه دیپلماسی پیامبر اعظم(ص) در تعامل با پیروان دیگر ادیان به عنوان برجسته‌ترین رسول الهی از مهم‌ترین نیازهای جهان امروز است که خشونت و جنگ در آن در حال گسترش است. شناخت شیوه دیپلماسی پیامبر اعظم(ص) در تعامل با اهل کتاب، می‌تواند راه‌های نزدیکی بین ادیان و گروه‌های مختلف اجتماع را فراهم نموده و علاوه بر آن راهکارهای نفوذ در مخاطبان را نمایان ساخته و تبلیغ دین را بر ما هموار سازد. اهل کتاب از مهم‌ترین گروه‌هایی هستند که پیامبر(ص) با آنها برخورد داشته‌اند و دیپلماسی پیامبر (ص) در تعامل با آنها به فراخور شرایط فکری و اجتماعی موجب گشته که ایشان روش‌های مناسبی در برابر آنها به کار گیرند تا فرآیند اقناع و اثر گذاری به خوبی به انجام برسد. در این مقاله مهم‌ترین شیوه‌های دیپلماسی پیامبر(ص) در تعامل با اهل کتاب که همچون معرفی اسلام، ترغیب و دعوت اهل کتاب به اسلام، مناظرات علمی، و پیمان‌های آن حضرت با اهل کتاب به اختصار مورد بحث قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: سیره نبوی، اخلاق سیاسی، اخلاق اجتماعی، پیامبر اعظم(ص)، اهل کتاب.

مقدمه

افراد هر جامعه دارای اندیشه‌ها، تفکرات و تمایلات متفاوتی هستند. در ارتباط بین افراد جامعه با حکومت، گروه‌های موافق و مخالفی وجود دارند که با برخوردهای متفاوت حکومت روبه رو می‌شوند. صرف نظر از انگیزه مخالفت‌ها و چرایی آن‌ها، نحوه برخورد حکومت با گروه‌های مخالف در جوامع قابل بررسی است و از برخوردهای ساده و همراه با ملایمت تا برخورد خشن، ضرب و جرح و به دار کشیدن مخالفان را در طول تاریخ شاهد بوده ایم، سؤالی که مطرح است اینکه مخالفان در نظام سیاسی اسلام، از چه جایگاهی برخوردارند؟ و دیپلماسی حاکمان با مخالفان چگونه باید باشد؟ پاسخ به این سؤالات و این سؤال که شیوه دیپلماسی پیامبر(ص) با مخالفان خود چگونه بوده است نوشتار حاضر را موجب گشته است.

لازم به ذکر است که پاسخ مکفی در این موضوع، بحث مفصلی می‌طلبد، آنچه این مقاله در صدد بررسی آن است، تبیین شیوه‌های دیپلماسی پیامبر(ص) با اهل کتاب است؛ پیامبری که آخرین هدایت کننده بشر به سوی سعادت و حامل آخرین پیام رهایی انسان از تاریکی‌ها به سوی روشنایی مطلق است. به مصداق «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱ با بررسی رفتار پیامبر(ص)، درصدد الگوگرفتن از ایشان در رفتارهای اجتماعی و سیاسی در جامعه هستیم.

الف) مفهوم شناسی

۱. دیپلماسی

دیپلماسی دارای ریشه یونانی (diplama)^۲ است که چون در اکثر زبانهای دنیا، ما بازاء جامع و مانعی ندارد، به همان شکل اصلی بکار می‌رود. این واژه برای رساندن مقاصد مختلفی بکار رفته است از جمله: (سیاست خارجی و اداره آن)^۳، (علم سیاست)^۴، (قواعد و روابط بین دولتها)^۵، (اسم جمع برای کارگزاران سیاست خارجی)^۶، (فن سازماندهی و به کارگیری روابط میان کشورها)^۷،

^۱: احزاب / ۲۱

^۲: Encyclopaedia Britannica University Of Chicaga 1973 VOL7 P.472

^۳: محمد رضا ضیائی بیگدلی، حقوق بین الملل عمومی، ص ۲۳۹

^۴: محمد معین، فرهنگ فارسی معین، ذیل کلمه دیپلماسی

^۵: همان

^۶: سید علی اصغر کاظمی، مدیریت بحرانهای بین المللی، ص ۱۲۲

^۷: حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید، ذیل کلمه دیپلماسی

هنر ارتباط با مردم به شیوه ای که مقصود با آرامش حاصل شود)^۱، (مهارت در سر و کار داشتن با مسائل بدون تحریک دشمنی دیگران)^۲ با توجه به مطالبی که عنوان شد، تعریف دیپلماسی سه نکته اصلی را در بر دارد:

- دیپلماسی مربوط به سیاست خارجی دولت است نه داخلی.
- دیپلماسی بوسیله گفتگو، مذاکره و مصالحه از طریق مسالمت آمیز صورت می گیرد، گرچه ممکن است در صورت ضرورت از زور برای ایجاد فشار بهره گرفته شود.
- دیپلماسی روشی است برای حصول نتیجه و رسیدن به اهداف مورد نظر. توجه به این نکته حایز اهمیت است که این امور سه گانه قابل تطبیق با همه جوامع انسانی در طول تاریخ می باشد.

۲. اهل کتاب

علاوه بر اسلام، ادیان دیگری نیز همچون یهود و مسیحیت دارای کتابند و از این رو به پیروان آن ادیان، اهل کتاب اطلاق می شود. قرآن کریم به وجود کتابهای آسمانی در برخی از ادیان گذشته اینگونه تصریح می کند. «أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ»^۳؛ (ما قرآن را فرو فرستادیم مبادا) بگویند: « کتاب [الهی] تنها بر دو دسته پیش از ما [یهودیان و مسیحیان] فرود آمد، و در واقع ما از [مطالعه و] درس آنان غافل بودی» البته باید توجه داشت که انحصار اهل کتاب در این آیه در این دو شریعت به علت شهرت و وضوح کتابی بودن آنها است نه به انگیزه انحصار.^۴

دانشمندان اسلامی علاوه بر اهل کتاب، ادیان دیگری را نیز در حکم اهل کتاب دانسته اند که عبارتند از: « مجوس » و « صابئین ».

^۱: Oxford Advnsced Learner s Dictionry Of Current English Oxford 1984-p.242

^۲: Wadster-New Collegiate Dictionary Merrian Company –u.S.S-1988-P.322

۳ : انعام/ ۱۵۶

۴ : محمد بن حسن طوسی، التبیان، ج ۴، ص ۳۵۰

شیخ طوسی^۱ و شهرستانی^۲ مجوس را اهل کتاب و دارای پیامبر و کتاب آسمانی شمرده اند. و برخی دیگر همچون محقق حلی^۳، علامه حلی^۴ و صاحب جواهر^۵ مجوس را در حکم اهل کتاب دانسته اند. و عده ای دیگر همچون ابن قیم جوزیه آنها را مشرک و غیر کتابی دانسته اند^۶ و برخی مانند قرطبی آنان را آتش پرست دانسته اند^۷. البته باید متذکر شد که طبق نظر مشهور مفسران و نویسندگان ملل و نحل، مقصود از «مجوس» در قرآن همان زرتشتیان است.^۸

درباره صابئین هم همین اختلاف وجود دارد و عده ای آنها را ستاره پرست و عده ای دیگر آنها را فرقه ای از مسیحیت و بعضی آنها را پیروان حضرت نوح^۹ و برخی دیگر آنان را پیروان حضرت ابراهیم^{۱۰} و عده ای دیگر صابئین را دینی ممزوج از یهود و مسیحیت می دانند.^{۱۱}

ب) اهداف دیپلماسی پیامبر (ص) در تعامل

هدف اصلی دیپلماسی پیامبر(ص) در برخورد با اهل کتاب مسئله معرفی و دعوت به اسلام بوده است که به این امر اهتمام داشته‌اند. به عنوان نمونه، زمانی که دسته ای اسیر را نزد رسول اکرم(ص) آوردند، حضرت پرسیدند: آیا اسلام قبلاً به آنان معرفی و عرضه شده بود؟ گفتند: نه. ایشان فرمودند: پس آنان را به همان محل امنشان بازگردانید و آن گاه این آیه را تلاوت فرمودند:^{۱۲} «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا

۱: محمد بن حسن طوسی، الخلاف، کتاب الجزیه، ج ۲، ص ۵۱۰، مسأله ۳

۲: محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۸۹

۳: محقق حلی، شرائع الاسلام، ج ۱، کتاب الجهاد، ص ۲۹۸

۴: محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۲۸

۵: همان

۶: ابن قیم جوزیه، احکام اهل الذمه، ج ۱، ص ۳۲۰

۷: محمد بن احمد قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۱۶

۸: محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۴، ص ۳۵۸

۹: راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۷۴

۱۰: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۹۰

۱۱: محمد حسین طباطبایی در المیزان، ج ۱، ص ۱۹۴ و قرطبی در الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۲۹۴

۱۲- محمد حسین پژوهنده، جایگاه گفت و گوی ادیان در کتاب، سنت و سیره، مجله اندیشه حوزه، ش ۴۶، ص ۲۸.

۱۳: احزاب/۴۵-۴۶



ای پیامبر، ما تو را فرستادیم تا شاهد و مژده دهنده و بیم دهنده باشی و مردم را به دستور خداوند به سوی او بخوانی و چراغی تابناک باشی.»
از جمله روشهای دیپلماسی پیامبر(ص) در دعوت به اسلام موارد زیر است:

۱. معرفی اسلام

یهودیان به دلیل داشتن صفاتی چون خود بزرگ بینی و خود برتر بینی، خودشان را برتر از دیگران می‌دانستند و دین یهود را تنها دین حق معرفی می‌کردند، باوجود این که بر حقانیت حضرت مسیح(ع) و حضرت محمد(ص) در تورات تصریح شده بود، ولی از هیچ کدام پیروی نکردند، زمانی که با مسیحیان مناظره می‌کردند، مسیحیت را می‌کوبیدند و مسیحیان نیز، دین یهود را می‌کوبیدند. بنابراین به محضر پیامبر(ص) حضور یافتند و به مناظره پرداختند، چنان چه خداوند متعال می‌فرماید:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۲»

یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند و مسیحیان گفتند: یهودیان هیچ موقعیتی ندارند (و بر باطلند)؛ در حالی که هر دو دسته، کتاب آسمانی را می‌خوانند (و باید از این گونه تعصبا بر کنار باشند) افراد نادان (دیگر، همچون مشرکان) نیز، سخنی همانند سخن آن‌ها داشتند! خداوند، روز قیامت، درباره آن چه در آن اختلاف داشتند، داوری می‌کند.»

خداوند طبق آیه شریفه فوق، هر دو گروه را محکوم می‌کند و عمل هیچ کدام را تأیید نمی‌کند، زیرا اگر به کتاب الهی که برای آن‌ها نازل شده است، به دقت توجه نمایند، تکلیف آن‌ها مشخص شده است و همه آن‌ها باید از اسلام تبعیت کنند.

در جای دیگر رسول خدا(ص) به آنها چنین گفتند: «شما یهودیان و مسیحیان، با کتاب خدا مخالفت نمودید و به آن عمل نکردید پس اگر عامل به دو کتاب (تورات و انجیل) بودید، یکدیگر را بدون دلیل تکفیر نمی‌کردید، زیرا که خداوند کتاب‌های (آسمانی) خود را به عنوان نسخه شفابخش از نابینایی (گمراهی) و روشنگر در سرگردانی‌ها و انحرافات قرار داده است، که عاملین (آن دو کتاب را) به صراط مستقیم دعوت می‌کند و اگر عمل نکنید موجب بدبختی شماست

^۱. طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۱۶ تا ۲۴.

^۲: بقره/ ۱۱۳.

و اگر بر حجت خدا تن در ندهید در مقابل خدای متعال گناه کار بوده و متعرض سخط او شده‌اید.»^۱

پس اگر اهل کتاب به کتب خود عمل می‌کردند، در کتب بدون تحریف آنان بشارت به ظهور حضرت ختمی مرتبت(ص) شده بود و باید به پیامبر اسلام(ص) ایمان می‌آوردند.

۲. دعوت اهل کتاب به اسلام

هدف پیامبر(ص) در دعوت اهل کتاب به اسلام هرگز سلطه و استیلا بر ادیان دیگر یا قدرت طلبی نبوده است، بلکه هدف اصلی، دعوت به سوی خداوند بوده است. چنانچه وقتی که مسیحیان نجران از پیامبر(ص) پرسیدند آیا می‌خواهی تو را پرستیم؟ فرمودند: به خدا پناه می‌برم که غیر او را پرستم یا به پرستش غیر او دعوت کنم و برای چنین کاری دعوت نشده‌ام و خدا چنین دستوری به من نداده است.^۲

از طرفی پیامبر(ص) بر مناظرات علمی و بحث‌های فرهنگی با اهل کتاب برای دعوت به اسلام بسیار تأکید داشتند به طوری که حتی در زمان جنگ با کفار هم اصل را گفت و گو قرار می‌داند و سپس دستور جنگ را صادر می‌نمودند. در کتب روایی در باب جهاد، بایی به عنوان «دعاء العدو» آمده و ضمن آن از سیره رسول خدا(ص) نقل شده است که ایشان می‌فرمود: «لَا تَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى تَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِأَنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ الْأَقْرَارُ بِأَنْ جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»؛^۳ پیش از آن که به فکر جنگ با آنان باشید، از راه بحث‌های منطقی در مورد اعتقادات با آنها بحث کنید».

پیامبر(ص) و نمایندگان ایشان بنا بر توصیه مؤکد آن حضرت هرگز پیش از آن که بر خوردهایی خوب با اقوام داشته باشند و از ثمربخش بودن آن ناامید شوند، با هیچ گروهی وارد جنگ نمی‌شدند.^۴

۲-۱. ترغیب اهل کتاب

از راهکارهای دیپلماسی پیامبر(ص) در دعوت اهل کتاب استفاده از اصل تشویق و ترغیب به جای ارعاب و تهدید بوده است، از آنجا که پذیرش اسلام، امری اجباری نیست، پیامبر(ص)

^۱ : سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۱۰-۳۱۱.

^۲ : ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۵۵۴.

^۳ - کلینی، اصولکافی، ج ۶، ص ۱۷۸؛ میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۸.

^۴ - محمدحسین پژوهنده، جایگاه گفت و گوی ادیان در کتاب، سنت و سیره، مجله اندیشه حوزه، ش ۴۶، ص ۲۸.

تلاش می‌کردند از طریق معرفی دقیق اسلام و تشویق، آنان را به سوی اسلام هدایت کنند، مانند موارد زیر:

- «عدی» پسر حاتم طایی، حاکم و رئیس قبیله طی بود و وقتی لشکر پیامبر(ص) به قبیله طی رسید با اهل بیت خود فرار کرد، ولی قوم وی اسیر شد و او بعد از آزادی خواهرش از شام به مدینه آمد، پیامبر(ص) او را بسیار احترام کرد و پس از گفت و گو با او، وی را به اسلام دعوت کرد و به او گفت: اسلام در آینده، بر همه پیروز خواهد شد و مسلمانان در جهان عزیز خواهند شد. او ابتدا نپذیرفت، ولی تشویق‌های پیامبر(ص) مبنی بر عزت اسلام در آینده باعث شد او سرانجام بپذیرد و اسلام آورد.^۱
- در مورد دیگری بیان شده که در سال ششم هجری پیامبر(ص) به دیدار جارود بن عمرو از قبیله بنی عبدالقیس رفت که فردی مسیحی و زعیم قبیله خود بود. ایشان اسلام را به او عرضه داشت و او گفت: اگر من دین خود را رها کنم و به دین تو آیم، آیا خدا مرا عذاب نمی‌کند؟ پیامبر(ص) فرمود: خدا تو را عذاب نمی‌کند و من ضمانت می‌کنم و او را به اسلام ترغیب نمود. وی پذیرفت و مسلمان شد.^۲

۲-۲. دعوت به فطرت

پیامبر اعظم(ص) از آغاز بعثت، رسالت خویش را بر دعوت مردم به سوی سعادت و خوش بختی قرار داده بود؛ هنگامی که به مدینه وارد شد، به همان شیوه عمل نمود و گروه‌های مختلف به ویژه اهل کتاب را به پذیرش اسلام دعوت نمودند.

رسول خدا(ص) از ابتدای ورود به مدینه، با یهودیان به نرمی و ملاحظت رفتار می‌نمود و در موقعیت‌های مناسب، آنان را به سوی حق فرا می‌خواند. برای نمونه می‌توان به نامه پیامبر(ص) خطاب به یهودیان خیبر اشاره نمود که می‌نویسد: نامه‌ای از محمد رسول خدا(ص) همتای موسی، برادر او و تصدیق کننده آن چه او آورده است، آیا چنین نیست که خداوند، من و یارانم را در تورات چنین توصیف کرده است: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطَاةً فَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»^۳؛ محمد(ص)

^۱: محمد ابن اسحاق، السیره النبویه لابن اسحاق، ص ۲۸۷؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۰۰۱-۱۰۰۲

^۲: عجمک، بسام داود، الحوار الاسلامی المسیحی، ص ۱۸۸-۱۱۹؛ ابن هشام، السیره النبویه، ص ۹۹۸

^۳: فتح / ۲۹.

فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سر سخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آن‌ها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آن‌ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری رشد و نمو کرده که زارعان را به شگفتی وا می‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد! (ولی) کسانی از آن‌ها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.»

پیامبر(ص) در ادامه نامه خود چنین فرموده^۱: «شما را به خدا سوگند، شما را سوگند به آن‌چه بر شما نازل شده، شما را سوگند به کسی که پیشینیان شما را با "من" و سلوی" پذیرایی کرد، شما را به خدایی که دریا را برای عبور نیاکان شما باز نمود، به من بگویید آیا در آن‌چه خدا بر شما نازل کرده، می‌یابید که بر محمد ایمان بیاورید. اگر چنین چیزی در تورات پیدا می‌کنید، اگر اکراهی بر شما نیست، "ضلالت از هدایت باز شناخته شده" ما شما را به خدا و پیامبر او دعوت می‌کنیم.»^۲

بنابراین روشن می‌گردد که بزرگ‌ترین اهتمام رسول خدا(ص) نجات دادن بشریت از ضلالت و گمراهی است، چنان‌چه در سراسر همین نامه، بعد از بیان ارزش‌های والای انسانی و نیز بیان آن‌چه برای یهود دارای ارزش بوده و در تورات آمده است، به یک چیز دعوت می‌کند و آن پذیرش حق یعنی خدای متعال و رسول اوست، که نجات و سعادت انسان در آن است.

۲-۳. دعوت یهود به اسلام

رسول خدا(ص) جهت ایجاد همبستگی بیشتر بین ادیان آسمانی و جلوگیری از ایجاد تشنج و دو دستگی بین آن‌ها، با سفارش قرآن کریم بر وجوه اشتراک تأکید زیادی داشتند تا به این طریق زمینه برای پذیرش واقعیت‌ها فراهم گردد و عده‌ای از اهل کتاب که به دلایل مختلف از مسیر توحید منحرف شده بودند، به خود آیند و به سوی وحدت کلمه سوق داده شوند، چنان‌چه خداوند خطاب به رسولش می‌فرماید:

^۱ : جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۶ ص ۲۹۰

^۲ : همان، ج ۶ ص ۲۹۰.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^۱؛ بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان من و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعض دیگر را-غیر از خدای یگانه-به خدایی نپذیرد. هر گاه "از این دعوت" سر باز زنند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم.»

در شأن نزول آیه شریفه گفته شده که رسول خدا(ص) یهودیان مدینه را به کلمه "سواء" فرا خواند، ابتدا سرباز می زدند تا این که به پرداخت جزیه راضی شدند.^۲
سیره رسول خدا(ص) بر این بود که در مقابل اهل کتاب، ابتدا به این طریق عمل کند و با دعوت به وجوه اشتراک و پرهیز از وجوه افتراق، وحدت کلمه را در بین آنان رشد دهد و از این مسیر آنان را آماده پذیرش حقیقت نماید.^۳

۲-۴. دعوت مسیحیان به اسلام

اولین گزارش از تعامل پیامبر(ص) با مسیحیان مربوط به زمانی است که آن حضرت در مکه حضور داشتند، گروهی از نصاری حبشه که حدود بیست نفر بودند و خبر بعثت پیامبر به آنان رسیده بود به مکه آمدند و پیامبر را یافتند و با ایشان گفتگو کردند و سوالاتی را مطرح کردند رسول خدا(ص) هم آنان را به اسلام دعوت کرد و برایشان قرآن خواند آنها دعوت او را پذیرفتند و به کیش اسلام درآمدند.^۴

از مهمترین برخوردهایی که میان رسول خدا(ص) و مسیحیان رخ داد، ملاقات نصاری نجران با آن حضرت است، مسیحیان در قالب هیئتی از بزرگان و رؤسای مسیحی نجران نزد پیامبر(ص) آمدند و پیامبر(ص) نیز با آنان برخورد بسیار نرمی داشتند. پیامبر(ص) ابتدا موضع دیدگاه خود را نسبت به دین مسیحیت بیان کرده و بعد به تفصیل درباره تولد حضرت مریم کفالت وی توسط حضرت زکریا و نیز تولد حضرت عیسی سخن گفتند.

اما مسیحیان این دیدگاه ها را نپذیرفته و به احتجاج می پردازند، به دنبال مجادله مسیحیان، خداوند به پیامبر(ص) اطمینان می دهد که آنچه درباره حضرت عیسی گفته است حق و از جانب

^۱: آل عمران/ ۶۴

^۲: سید محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۰۷.

^۳: جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۶، ص ۲۴۱.

^۴- ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۹۲.

پروردگار است و نباید گفتار مسیحیان تو را به شک و تردید اندازد «الْحَقَّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُتَرِّينَ»؛ آنچه درباره حضرت عیسی گفته شد) از جانب پروردگار توست پس از تردید کنندگان مباش»

و خداوند به پیامبر(ص) دستور می دهد که به مسیحیانی که هنوز با تو درباره حضرت عیسی حاجه دارند بگو تا با تو مباحله کنند: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^۱ پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمد با تو حاجه کنند بگو بیائید حاضر آوریم ما پسران مان و شما پسرانتان و ما زنان مان و شما زنانتان و ما نفس خود را و شما نفس خودتان را آنگاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا بر دروغ گویان قرار دهیم.»

مسیحیان نجران در پی نامه و دعوت پیامبر(ص)، شورایی تشکیل دادند و هیئتی را به حدیبیه اعزام می کنند تا از نزدیک با پیامبر(ص) دیدار کرده و دلایل نبوت وی را بشنوند و مورد ارزیابی قرار دهند. هیئت مذکور در مدینه با پیامبر(ص) وارد مذاکره شده درباره آئین توحید، پرستش خدای یگانه و حضرت عیسی بحث کردند، مسیحیان حضرت عیسی را پسر خدا می دانستند در حالیکه پیامبر این سخن را رد می کرد و با تلاوت آیه قرآن: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۲؛ مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!» او هم فوراً موجود شد. (بنا بر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست.)

مسیحیان این استدلال را قبول نکردند و سرانجام پیامبر(ص) به امر خداوند متعال و نزول آیه مباحله به هیئت نمایندگی نجران فرمودند: اگر قانع نمی شوند راه این است که با هم دیگر مباحله کنیم و بر دروغگو نفرین بفرستیم.

هیئت مسیحیان پیشنهاد رسول خدا(ص) را پذیرفتند. روز موعود رسول خدا(ص) همراه علی(ع)، فاطمه(س)، و فرزندانشان حسن(ع) و حسین(ع) در مباحله حاضر شدند اما مسیحیان ابهت و ثبات قدمی و ایمان قلبی این خاندان را که دیدند منصرف شدند، اسقف نجران گفت من چهره‌هایی را می بینم که هر گاه دست به دعا بلند کنند و از درگاه الهی بخواهند که بزرگ ترین کوه‌ها را از جا بکند فوراً کنده می شوند، هرگز صحیح نیست ما با آنها مباحله کنیم زیرا بعید

^۱- آل عمران / ۶۰

^۲- آل عمران / ۶۱

^۳: آل عمران / ۵۹.

نیست که عذاب دامن ما را بگیرد و همه ما نابود شویم و روی زمین یک مسیحی باقی نماند بدین رو مسیحیان مباحله را ترک کردند و صلح و جزیه را قبول کردند.^۱

ج) مناظرات علمی با اهل کتاب

پیامبر اعظم(ص) مناظرات بسیاری با اهل کتاب داشته‌اند در روایتی از امام صادق(ع) از پدرش تا امیرالمؤمنین(ع) نقل است که فرمودند: پیامبر(ص) با نمایندگان پنج گروه یهود، نصارا، دهریه، ثنویه و مشرکان عرب در مجلسی به بحث و گفت و گو پرداخت.^۲

همچنین ابن اسحاق از مناظره جماعتی از یهودیان مدینه(خیبر) با پیامبر(ص) و همچنین از گفت و گوی آن حضرت(ص) با مسیحیان نجران که به مباحله انجامید، خبر داده است.^۳

طبرسی نیز جلسه هایی از مناظره دینی میان پیامبر اعظم(ص) و دیگران را بیان می دارد.^۴

۱. چگونگی خلقت(خدای متعال)

تعدادی از دانشمندان یهود به نزد رسول خدا(ص) آمدند و گفتند: ای محمد(ص) این مخلوقات را خدا آفرید پس خدای را چه کسی آفرید؟^۵ از آن جا که پیامبر(ص) اغراض آنها را از طرح این مسائل می دانست، ناراحت شد، جبرئیل نازل شد و ضمن دعوت او به خویشتن داری، پاسخ آنان را در قالب آیات سوره توحید بر او چنین خواند:

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ؛ بگو: خداوندیکتا و یگانه است؛ خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می کنند؛ هرگز نژاد، و زاده نشد و برای او هیچ گاه شبیه و همانندی نبوده است.»

وقتی که علمای یهود جواب خود را به روشنی و صراحت دریافت کردند، سؤال دیگری درباره کیفیت خلقت خدا پرسیدند که دست خدا چگونه است؟

رسول خدا(ص) چون این بار، بیشتر از قبل به پستی آنها پی برد، بیش از پیش ناراحت شد، در این حال برای دومین بار جبرئیل نازل شد و با دعوت به خویشتن داری، پاسخ آنان را چنین گفت:^۶

^۱: محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۳۵۷.

^۲: احمدبن علی طبرسی، الإحتجاج، ص ۲۷-۴۴.

^۳: رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، سیرت رسول الله، ص ۲۵۱ و ۲۵۵.

^۴: احمدبن علی طبرسی، الإحتجاج ص ۸۱.

^۵: ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۲۰-۲۲۱.

^۶: توحید/ ۱-۵.

^۷: ابن هشام، السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۲۱.

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ^۱؛ آن‌ها خدا را آن‌گونه که شایسته است نشناختند؛ در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمان‌ها پیچیده در دست او؛ خداوند منزه و برتر است از شریک‌هایی که برای او می‌پندارد.»

به نظر می‌رسد اگر پیامبر(ص) در برابر عملکرد علمای یهود ناراحت شدند، به این دلیل بود که آنان پرچمداران دین یهود بودند و اشراف کامل بر کتاب‌های دینی خود داشتند و جواب بسیاری از آن‌ها را می‌دانستند حتی در مواردی برخی از سؤالها را برای مشرکان طرح می‌کردند تا آنها این سؤالات را از پیامبر بپرسند؛ بنابراین طرح این سؤال‌ها اغلب به خاطر خوار و کوچک نمودن پیامبر(ص) در صورت عدم توان به پاسخ‌گویی بوده و از این طریق می‌خواستند که دین اسلام را تضعیف نمایند.

۲. فرزند خدا نبودن عزیر

از عقائد یهود این است که "عزیر" را فرزند خدا می‌دانند و در قرآن هم به آن اشاره شده است، امام عسگری(ع) از اجداد خود از حضرت علی(ع) نقل می‌کند که فرمود: «روزی طرفداران پنج دین یهود، نصاری، دهریه، تنویه و مشرکان عرب جهت طرح سؤال‌هایی نزد رسول خدا (ص) آمدند، یهودیان گفتند: ما می‌گوییم عزیر فرزند خداست و نزد شما آمده‌ایم که ببینیم شما چه می‌گویید؛ اگر شما از ما پیروی نمودید بسیار به جاست چون ما در علم و دانش و هوشیاری از شما پیش‌گام‌تریم و بر شما برتری داریم و اگر با ما مخالفت نمودی باید به مخاصمه برخیزیم؛ نصاری نیز چنین عمل کردند، به همین صورت آن سه گروه دیگر نیز اظهار نظر نمودند.^۲

پیامبر(ص) در مقام استدلال بر آمده، فرمود: من ایمان به خدای یگانه بدون شریک آوردم و به هر معبودی غیر از او کفر می‌ورزم؛ خداوند مرا به سوی همه خلق به پیامبری مبعوث نموده، به عنوان بشارت دهنده مؤمن به بهشت و ترساننده مخالف و حجتی بر همه عالمین، و به زودی خدا کید و حيله هر حيله‌گری را به خودش بر می‌گرداند. سپس خطاب به یهودیان فرمود: آیا شما یهودیان آمده‌اید حرفی بزنید و من بی‌دلیل حرف شما را قبول کنم؟!؛ همه گفتند: نه، چنین انتظاری نداریم.

^۱: زمر/ ۶۷.

^۲: شیخ طوسی، الامالی، ج ۱، ص ۳۱۲؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۵۳؛ مرتضی حسینی اصفهانی، نگرش وحی بر یهود و مسیحیت، ج ۱، ص ۷۴.

پیامبر(ص) پرسید: چه دلیلی شما را به فرزند بودن عزیر برای خدا دعوت کرده است؟!، یهود گفتند: دلیل ما این است که او تورات را برای ما زنده کرد، پس از آن که زایل شده بود و کسی این کار را نمی‌کند مگر پسر خدا باشد؛ رسول خدا(ص) فرمود: «چطور عزیر پسر خدا شد ولی موسی(ع) فرزند خدا نشد؟ در حالی که او اصل تورات را با خود آورد و از او چه معجزات عجیبی که دیده شد و شما آن‌ها را می‌دانید و اگر عزیر فرزند خدا محسوب شد به دلیل کرامتی که از او به عنوان احیاگر تورات دیده شده است، پس همانا سوگند یاد می‌کنم که موسی به فرزند بودن سزاوارتر است و اگر این مقدار کرامت باعث فرزند بودن عزیر برای خدا شود پس چند برابر آن برای موسی(ع) است که موجب می‌شود او دارای منزلتی بالاتر از فرزند بودن شود شما چون او تورات را زنده کرده، فرزند خدا دانستید، پس بنابراین هر پیامبری که کتابی با خود بیاورد، حکم فرزند خدا بودن بر آن جاری است و اگر از نبوت(فرزند بودن)، تلقی ولادت نمودید به نحوی که در بین مردم مشاهده کرده‌اید که همه مادران، فرزندان خود را به وسیله جماع با پدران می‌زایند، شما در این صورت کافر به خدا هستید، او را تشبیه به خلق کردید، و در او قائل به صفات حادث شدید و نزد شما خدا، فردی که به وجود آمده باشد، مانند مخلوقات - العیاذ باللّه - محسوب می‌شود و برای او خالق تصور می‌شود که او را ساخته و ایجاد نموده است!»^۱

یهودیان گفتند: ما این طور چیزی را قصد نکرده‌ایم چون همان طوری که گفتی، کفر است، ولی ما گفتیم او به عنوان احترام فرزند خداست، و لو زایمان و ولادت در کار نباشد، مثل این که بعضی علمای ما نسبت به کسی که به او احترام می‌گذارند و منزلت او را نسبت به غیر بالا می‌برند، به او می‌گویند "یا بنی" و حال آن که ولادتی هم در کار نیست و چه بسا این گونه برخوردها با افراد اجنبی نیز در بین خود دارند و عزیر هم چون کاری به این مهمی انجام داد خدای متعال او را از باب احترام فرزند خود انتخاب کرد. پیامبر(ص) فرمود: بر اساس این نظریه شما، همان حرفی که قبلاً به شما گفتم پیش می‌آید که اگر عزیر فرزند خدا شد موسی(ع) نسبت به این منزلت و مقام بالاتر است و خداوند هر مجادله‌گر بی‌دلیل را به وسیله اقرار خودش رسوا می‌سازد و دلیل او را علیه خودش مسلط می‌سازد و شما آن چه را به عنوان دلیل آوردید، همان به عنوان دلیلی بزرگ‌تر علیه خودتان اقامه شده، همان طور که ذکر کردم، زیرا شما گمان کردید که یکی از بزرگان شما به فرد اجنبی که هیچ نسبتی با او ندارد، می‌گوید: «ای فرزندم» در حالی که این فرزند از طریق ولادت نیست، باز می‌یابید که این شخص صاحب منزلت، به فرد غریب

^۱ : سید مرتضی حسینی اصفهانی، نگرش وحی بر یهود و مسیحیت، ج ۱، ص ۷۵.

دیگری می‌گوید: این برادر من است، و یا این پیرمرد، پدر من است و یا این آقا وسید من است، همه این‌ها بر مبنای احترام می‌باشد؛ هر چه کرامت بیشتر شد زیاد کردن این عناوین هم مناسب است؛ بنابراین، طبق نظر شما، جایز است موسی(ع) برادر یا پیرمرد یا آقای خداوند باشد، زیرا اگر خداوند نسبتی به عزیر داده، از باب کرامت بوده‌است، همان طور که شخصی این احترام‌ها را به دیگری می‌کند و می‌گوید: «ای آقای من، ای پیر من، ای عمومی من، ای رئیس من، ای امیر من».

آیا نزد شما جایز است موسی برادر یا پیرمرد یا عمو یا رئیس یا سید یا امیر خدا باشد؟ حضرت علی(ع) در ادامه می‌فرماید: «در این هنگام قوم یهود مبهوت شدند و به ناچار گفتند: ای محمد(ص) ما را رها کن تا نسبت به آن چه گفتی فکر کنیم، پیامبر(ص) فرمود: شما با قلب‌هایی همراه با انصاف(بدون غلّ و غش) فکر کنید، خداوند متعال شما را هدایت می‌کند.^۱

د) پیمان‌های پیامبر با اهل کتاب

دیپلماسی پیامبر(ص) بر انکار ملیت‌ها و عدم استقلال داخلی آنان استوار نبوده و با وجود جهانی بودن آیین اسلام، موجودیت قبایل، ملت‌ها و ادیان دیگر، چه در قلمرو حکومت اسلام و چه خارج از آن محفوظ بود. یکی از ادله آن، نامه‌هایی است که پیامبر(ص) برای گروهی از سران و زمامداران نوشتند و از این طریق، موجودیت آنان را به رسمیت شناختند، دلیل دیگر، پیمان نامه‌هایی است که در دوران حکومت پیامبر(ص) و پس از وفات آن حضرت با ملت‌های گوناگون امضا شده است، در تمام موارد تا هنگامی که ملت‌های غیر مسلمان به پیمان خود وفادار بودند، دولت اسلام نیز پیمان صلح را نقض نمی‌کرد زیرا نقض پیمان از دیدگاه اسلام، گناهی بزرگ و نابخشودنی است.^۲

در دیپلماسی پیامبر(ص)، صلح و هم‌زیستی، اساسی‌ترین اصل در مناسبات بین‌المللی منظور گردیده و به همین دلیل، در حقوق اسلامی، بهره‌برداری از فرصت‌های مناسب برای تحکیم و برقراری شرایط و پیمان‌های صلح در روابط خارجی جامعه اسلامی پیش‌بینی شده است. اسلام برای تحقق بخشیدن و گسترش حالت صلح در میان ملت‌ها و جلوگیری از بروز روابط خصمانه و درگیری‌های خونین، برای قراردادهای و معاهدات بین‌المللی ارزش حقوقی فوق‌العاده قائل شده است و اصولاً ملت‌ها و گروه‌های دیگر را نیز برای انعقاد پیمان‌های صلح دعوت کرده و به جامعه

^۱ : سید هاشم بحرانی، البرهان، فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۹۶-۳۹۸

^۲ : عباس علی عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۳، ص ۵۰

اسلامی توصیه نموده است که در این زمینه، همواره پیش قدم باشند و از هر نوع کوششی برای برقراری و تحکیم مبانی و شرایط و نیز گسترش آن در جامعه بشری دریغ نمایند، و از امکانات خویش برای تحقق بخشیدن به این آرمان اسلامی و انسانی استفاده نمایند. در بسیاری از موارد، این توصیه به حد تکلیف و وظیفه رسیده و عقد قراردادهای صلح از وظایف دولت‌های مسئول و صلاحیت دار اسلام به شمار رفته است. این وظیفه در مواردی که دولت‌ها و گروه‌های غیر مسلمان به عقد قراردادهای صلح تمایل دارند تأکید بیش تری می‌یابد.^۱

با مطالعه سیره و زندگی پیامبر(ص) به روشنی می‌توان دریافت که چگونه در فرهنگ بعثت، انسان‌ها محور احترام‌اند، هر قبیله جایگاه بایسته خود را می‌یابد. به آزادی انسان توجه شده است و برای زورگویی و تحمیل جایی نیست، حضرت تمایل داشتند با انعقاد پیمان‌ها و تأکید به همه در لزوم وفا به قراردادهای، زمینه‌های تیرگی روابط و فلسفه جنگ و ستیز از بین برود. انعقاد پیمان نه تنها با مهاجران قریش و قبیله «اوس» و «خزرج» نبود، بلکه برای قبایل گوناگون اهل کتاب نیز این امکان فراهم بود که در کنار امت اسلامی، زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند. روح این پیمان‌ها، همچون «منشور مدینه»، تأمین وحدت اسلامی با پیوند قبیله‌های گوناگون و تأمین صلح و آزادی و امنیت برای همه مردم به رغم اختلاف در هر زمینه‌ای، حتی در باورهای دینی است.

در دیپلماسی پیامبر(ص) جهاد پاسخی به مخالفان توحید و وحدت و تلاشی برای جامعه بشری بر حسب ضرورت‌های اجتناب ناپذیر و ریشه کن کردن کانون‌های زورگویی و سرکوبی دشمنان صلح و آزادی است. پیامبر(ص) حتی قبل از بعثت، بر اصل روابط عادلانه بین قبایل، بر پایه پیمان اصرار می‌ورزیدند و مکرر می‌فرمودند:

من در خانه عبدالله بن جدعان، در جاهلیت، شاهد بستن پیمان مشترک برای حمایت از مظلومان، بین نمایندگان قبایل مختلف عرب بودم و چنان بر این پیمان دل بسته بودم که حاضر نبودم در ازای نقض آن، صاحب پر بهاترین شتران باشم. اگر در اسلام به چنین پیمانی دعوت شوم، فوراً اجابت خواهم کرد.^۲

پیامبر(ص) در راه مکه، پیش از برخورد با قریش و بسته شدن «پیمان حدیبیه» بارها می‌فرمودند: از من وسیله‌ای که موجب تعظیم حدود الهی است، نخواهند خواست، مگر این که بی‌درنگ به

^۱ : همان، ص ۵۵

^۲ : ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۴؛ عباس علی عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۱، ص ۳۰۴

آن‌ها خواهیم داد، نیز حضرت، از پیمان صلحی که مسلمانان بعدها با روم می‌بستند، خبر دادند و فرمودند: «روم با شما به صلحی توأم با امنیت اقدام خواهد نمود.»^۲

در دیپلماسی پیامبر(ص) پیمان‌های صلح و همکاری فراوانی دیده می‌شود که بررسی کامل آن، به تدوین چندین جلد کتاب نیاز دارد، در این جا به چند مورد به اجمال اشاره می‌شود:

۱. پیمان عمومی

پیامبر(ص) در آغاز هجرت قراردادی با تمام گروه‌های مدینه منعقد کردند که در آن از یهود نیز یاد شده است، در این جا تنها آن قسمت از پیمان نامه را که به یهودیان مرتبط است، نقل می‌کنیم:

«... هر یهودی که از ما تبعیت کند یاری می‌شود و با مسلمان مساوی است. به او ستم نمی‌شود و به دشمن او یاری نمی‌شود... مادام که مسلمانان در جنگ باشند، یهود به همراه آن‌ها هزینه جنگ را می‌پردازند. یهود بنی عوف و بندگانشان با مسلمانان یک امت محسوب می‌شوند. یهود دین خود را دارند و مسلمانان دین خود را مگر اینکه ستم کنند که در این صورت خود و خانواده‌شان را به هلاکت خواهند افکند. برای یهود بنی نجار، بنی حارث، بنی ساعده، بنی چشم، بنی اوس، بنی ثعلبه و بنی شطیبه همان حقوق بنی عوف ثابت است. نزدیکان ایشان نیز از این مزایا برخوردارند... کسی بدون اجازه محمد (ص) از مدینه خارج نمی‌شود. از قصاص جراحی کوچکی هم گذشت نخواهد شد. هر کس، دیگری را ترور کند خود و خانواده‌اش را در معرض ترور قرار داده است مگر این که به او ستم شده باشد... یهود و مسلمانان هزینه جنگ را به سهم خود می‌پردازند... اگر به یکی از طرفین این قرارداد حمله شود همگی او را یاری خواهند کرد... یهود اوس، خود و بندگانشان، نیز از این حقوق برخوردارند...»^۳

چنان که ملاحظه می‌شود پیامبر(ص) در پیمان مزبور به صراحت به آزادی یهودیان در حفظ آیین خود و دفاع از آن‌ها در صورت وقوع جنگ اشاره نموده‌اند.

۲. پیمان با سه گروه معروف یهود

یکی دیگر از پیمان‌های پیامبر(ص) با یهود پیمان آن حضرت با یهود بنی قریظه، بنی نضیر و بنی قینقاع می‌باشد. آن‌ها نزد پیامبر آمدند و گفتند: مردم را به چه می‌خوانی؟ پیامبر(ص) فرمود: به گواهی دادن به توحید و رسالت خودم، من کسی هستم که نامم را در تورات می‌یابید و

^۲: همان، ص ۵۰۳

^۳: محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری ج ۵ ص ۲۳۲

^۳: احمد بن حسین بیهقی، السنن الکبری، ج ۹، ص ۱۴۴-۱۴۵

علمای آن گفته‌اند از مکه ظهور می‌کنم و به این سنگلاخ (مدینه) کوچ می‌کنم... یهود گفتند آن چه گفتی شنیدیم. اکنون آمده‌ایم با تو صلح کنیم که به سود یا زیان تو نباشیم و کسی را علیه تو یاری نکنیم و متعرض یارانت نشویم تو هم متعرض ما و دوستانمان نشوی تا ببینیم کار تو و قومت به کجا می‌انجامد. پیامبر پذیرفت و میان آن‌ها قراردادی به شرح ذیل نوشته شد:

«یهود نباید علیه پیامبر(ص) یا یکی از یارانش با زبان، دست، اسلحه، مرکب (نه در پنهانی و نه آشکارا، نه در شب و نه در روز) اقدامی انجام دهد و خداوند بر این پیمان گواه است. پس، اگر یهود این تعهدات را نادیده بگیرد رسول خدا(ص) می‌تواند خون ایشان را بریزد، زن و فرزندانشان را اسیر و اموالشان را غنیمت بگیرد.»^۱

چنانکه ملاحظه می‌شود پیامبر(ص) در پیمان مزبور نیز به یهودیان اجازه داد دین خود را در برابر تعهداتی که به عهده گرفتند، حفظ نمایند.

۳. پیمان پیامبر(ص) با مسیحیان

پیامبر(ص) چنانکه با یهود پیمان‌هایی را منعقد کرده بود با مسیحیان نیز پیمانی را منعقد نمود. پیمان مزبور پس از داستان مشهور مباحله بین مسیحیان نجران و پیامبر(ص) امضا شد، نکات اصلی پیمان مزبور شامل موارد زیر است:

- اموال جنگی که اهل نجران در اختیار سپاه اسلام قرار می‌دهند به صورت عاریه مضمونه است. یعنی، چنانچه از بین برود یا آسیب ببیند باید جبران شود.

- مردم نجران در حفظ آیین خود آزاد هستند و امنیت جان و مال آنها به رسمیت شناخته می‌شود.

- راهبان و کشیشان از شغل و مقام خود برکنار نخواهند شد و به کار خود ادامه خواهند داد.
- مسیحیان نجران از سرزمین خود تبعید نمی‌شوند و مسلمانان به سرزمین آن‌ها لشکر کشی نخواهند کرد.^۲

پیامبر(ص) در نامه‌ای به اسقف‌های نجران و کاهنان و راهبان اعلام داشت که اینان می‌توانند در جوار و پناه خدا زندگی کنند. هیچ اسقفی از مقام خود و هیچ راهبی از شأن خود و هیچ کاهنی از شغل خود برکنار نخواهد شد.^۱

^۱ : طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۵۷؛ محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۱۱-۱۱۰

^۲ : جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۸۲۰-۸۱۹؛ ابن القیم الجوزیه، زاد المعاد فی هدی خیر

العباد، ج ۳، ص ۱۴۰؛ سلیمان بن اشعث ابی داود، سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۸۳



در موردی دیگر گروهی از نصاری نجران به مدینه آمدند و از آنجا که پیامبر(ص) در مسجد حضور داشتند وارد مسجد شدند و وقتی خواستند نماز بخوانند پیامبر فرمود آنها را آزاد بگذارید و آنها به سوی شرق نماز خواندند.^۲

سیمون مسیحی که در اواسط قرن اول هجری می زیسته است در خصوص برخورد مسلمانان با مسیحیان می گوید: « مسلمانان که خداوند سرزمین ها را به آنان داد هرگز به دین مسیحیت حمله نکردند... آنان ما را در دین یاری می کردند و احترام خدا و قدیسان ما را داشتند.»^۳

^۱ : ابن سعد ، الطبقات الكبرى ، ج ۱ ، ص ۲۶۶

^۲ : ابن هشام ، السیره النبویه ، ج ۲ ، ص ۲۱۷ - ۲۱۶

^۳ : شذی خفاجی ، حقوق اقلیت ها در حکومت اسلامی ، مهدی حسینیان ، شماره ۱۳

نتیجه

با توجه به مطالبی که در این نوشتار به آن پرداخته شد، می توان نتایج ذیل را برای آن بر شمرد:

- (۱) هدف اصلی دیپلماسی پیامبر(ص) در برخورد با اهل کتاب مسئله معرفی اسلام به آنان بوده است
- (۲) از راهکارهای دیپلماسی پیامبر(ص) در دعوت اهل کتاب استفاده از اصل تشویق و ترغیب به جای ارباب و تهدید بوده است
- (۳) دیپلماسی پیامبر(ص) در دعوت اهل کتاب به اسلام هرگز سلطه و استیلای بر ادیان دیگر یا قدرت طلبی نبوده است، بلکه، دعوت به سوی خداوند بوده است.
- (۴) مناظرات پیامبر(ص) با اهل کتاب در واقع می تواند نوعی از دیپلماسی ایشان باشد که با گفتگوی علمی از طریق مسالمت آمیز در فضای آرام از اسلام دفاع و آن را تبلیغ نموده‌اند.
- (۵) دیپلماسی پیامبر(ص) بر انکار ملیت‌ها و عدم استقلال داخلی آنان استوار نبوده و با وجود جهانی بودن آیین اسلام، موجودیت قبایل، ملت‌ها و ادیان دیگر، چه در قلمرو حکومت اسلام و چه خارج از آن محفوظ بود. یکی از ادله آن، نامه‌هایی است که پیامبر(ص) برای گروهی از سران و زمامداران نوشتند و از این طریق، موجودیت آنان را به رسمیت شناختند
- (۶) اصل در دیپلماسی نبوی با پیروان اهل کتاب، رحمت و صلح و دوستی بود و جنگ و ستیز، جنبه طفیلی و حاشیه ای داشته است.

فهرست منابع

- (۱) قرآن مجید
- (۲) ابن اسحاق، محمد، السیره النبویه لابن اسحاق، بیروت، دار اخبار الیوم، ۱۴۱۹ق
- (۳) ابن القیم الجوزیه، محمد بن ابی بکر، زاد المعاد فی هدی خیر العباد، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۲۵ق.
- (۴) ابن القیم الجوزیه، محمد بن ابی بکر، احکام اهل الذمه، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۱ق
- (۵) ابن حنبل، احمد بن محمد، المسند، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ق.
- (۶) ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، تحقیق سهیل کیالی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
- (۷) ابن هشام، عبد الملک، السیره النبویه (سیره ابن هشام)، مصحح محمد علی قلب، بیروت، المكتبه العصریه، شرکه ابناء الشریف الانصاری، ۱۴۱۹ق.
- (۸) ابی داود، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۱ق.
- (۹) اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ القرآن، دمشق: دارالقلم، بیروت: دار الشافیه، چ اول، ۱۴۱۶هـ.ق
- (۱۰) بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق و تعلیق: گروهی از محققین، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۹ق.
- (۱۱) بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، طبعه اولی، ۲۰۰۵م
- (۱۲) بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶ق
- (۱۳) پژوهنده، محمدحسین، جایگاه گفت و گوی ادیان در کتاب، سنت و سیره، مجله اندیشه حوزه، ش ۴۶،
- (۱۴) حسینی اصفهانی، مرتضی، نگرش وحی بر یهود و مسیحیت، تهران، فرهنگ قرآن، ۱۳۷۷ش
- (۱۵) خفاجی، شذی، حقوق اقلیت ها در حکومت اسلامی، ترجمه مهدی حسینیان، مجله حکومت اسلامی، شماره ۱۳
- (۱۶) رفیع الدین، اسحاق بن محمد همدانی، سیرت رسول الله، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳ش

- (۱۷) سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، قم، موسسه بوستان کتاب (مرکز نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) چاپ بیست و سوم، ۱۳۸۵ ش.
- (۱۸) سبحانی، جعفر، منشور جاوید، قم، موسسه امام صادق (ع)، ۱۳۷۰ ش.
- (۱۹) شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، تهران، موسسه الصادق لطباعه و النشر، ۱۳۸۷ ش
- (۲۰) صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، قم، انصاریان، ۱۴۲۶ ق.
- (۲۱) ضیائی بیگدلی، محمد رضا، حقوق بین الملل عمومی، انتشارات رشیدی، تهران، ۱۳۶۳ ش
- (۲۲) طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم، ۱۴۲۱ ق.
- (۲۳) طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری، قم، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ ق
- (۲۴) طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق تحت نظر: جعفر سبحانی، قم: انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ق.
- (۲۵) طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم، دار المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق
- (۲۶) طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ هـ.
- (۲۷) طوسی، محمد بن حسن، کتاب الامالی، تحقیق بهراد الجعفری و علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰ ش.
- (۲۸) عجبک، بسام داود، الحوار الاسلامی المسيحی، بیروت، دار قتیبه، ۲۰۰۸ م
- (۲۹) عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران، میلاد، ۱۳۹۱ ش
- (۳۰) عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۵ ش
- (۳۱) قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق
- (۳۲) کاظمی، سید علی اصغر، مدیریت بحرانهای بین المللی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۶۶ ش
- (۳۳) کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ش.

- ٣٤) مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (عليهم السلام)، مؤسسة الوفاء، بيروت، ١٩٨٣م، چاپ دوم .
- ٣٥) محقق حلى، جعفر بن حسن، شرائع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام، قم، دار التفسير، ١٤١٩ق
- ٣٦) معين، محمد، فرهنگ فارسى، تهران، ناس ١٣٩٠ش
- ٣٧) مكارم شيرازى، ناصر، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميه، چاپ ١٣٨٣، ٤٦ش.
- ٣٨) نجفى، محمد حسن، جواهر الكلام فى شرح شرايع الاسلام، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٩٨١م.
- ٣٩) نورى طبرسى، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بيروت، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، ١٤٠٨ق.
- 40) Oxford Advsned Learner s Dictionry Of Current English Oxford ١٩٨٤
- 41) Wadster-New Collegiate Dictionary Merrian Company –U.S.S-١٩٨٨
- 42) Encyclopacdia Britanninca University Of Chicaga ١٩٧٣VOL ٧